

مکاسب محرمة / حلق لحيه

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله روايي در « حلق لحيه »

روایت سوم: روایت « احمد بن ابی نصر بزنطی »

بحث در هفتمین روایتی بود که روایت باب شصت و سه روایت پنجم بود که از ابن ادریس در آخر سرائر از کتاب بزنطی نقل شده و همین را در قرب الاسناد هم نقل از عبدالله بن حسن عن علی بن جعفر نقل کرده اند. متن این روایت این بود که سألته عن الرجل هل يصلح له أن يأخذ من لحيته قال أما من عارضيه فلا بأس و اما من مقدمها فلا. از امام رضا سلام الله عليه سؤال شد که آیا کسی می تواند از لحيه خودش بگیرد حضرت فرمودند من عارضيه فلا بأس. از طرفینش بخواهد چیزی بگیرد مانعی ندارد و اما از مقدم لحيه که روبروی جلو باشد حضرت فرمودند که لا يا فلا يأخذ. آن را نگیرد.

عدم جواز گرفتن مقدم لحيه

استدلال کرده اند که أخذ لحيه قدر متيقنش همین است که بیايد به طور کلی بخواهد ریش را حلق کند و این دلیل دلالت بر این می کند که حداقل این است که در مقدم لحيه أخذش و حلقش جایز نیست که بعضی هم بنا براین احتمال به خاطر همین گفته اند که اینکه اصل لحيه است مقدم لحيه است طرفین جزء لحيه نیست به بعضی از آقایون هم اینطور نسبت داده شده که به صورت پروفیسوری مانعی ندارد یا این روایت و قول مبناست یا اینکه اصلاً کسی بگوید که صدق لحيه بیش از این مقدم نیست و طرفین جزء لحيه نیست. که وجه دومش که بعضی گفته اند وجه درستی نیست ظاهراً لحيه کل صورت است.

سند روایت « احمد بن ابی نصر بزنطی »

در این روایت دو بحث وجود دارد یکی بحث سندی است و یکی هم بحث دلالتی است اما در بحث سندی این روایت در سه کتاب این روایت نقل شده است یکی همان است که ابن ادریس در آخر سرائر آورده است سرائر مرحوم ابن ادریس آخرش یک بخش روایی دارد و از کتاب بزنطی نقل کرده است. یک سند هم در **حلق الاسناد** است که از عبدالله بن حسن از علی بن جعفر نقل کرده است و یک سند هم علی بن جعفر کتابی داشته که نقل شده و از آن کتاب علی بن جعفر نقل شده است. آن کتاب علی بن جعفر سندی است و مرجع این نقل مرحوم صاحب وسائل است. این سه تا سند که سند اول آن آخر سرائر باشد مشکل دارد علتش این است که در آنجا مرحوم ابن ادریس این را در کتاب بزنطی نقل کرده است کتاب مرحوم بزنطی که دست ابن ادریس بوده بین

مرحوم ابن ادریس و بزنی طبعاً چند قرن فاصله بوده است. ابن ادریس قرن پنجم یا ششم می شود و بزنی از اصحاب امام رضا است و دو سه قرن حداقل بین ایشان و بزنی فاصله است منتهی این را از کتاب او نقل می کند و با سند شفاهی نیست می گوید من از کتاب بزنی نقل می کنم این کتاب بزنی الان دست ما نیست ولی در زمان ابن ادریس بوده و ایشان از این کتاب نقل می کرد.

نشر کتب در زمانهای مختلف

نقل کتاب در ازمنه قدیم تا زمان امروز فرق دارد امروزه کتابی که منتشر شود با نظر خود مؤلف است و اگر هم نباشد می تواند اعلام کند وقتی هم منتشر شود به صورت وسیع منتشر می شود که دیگر همه مطمئن هستند که این مال خود این مؤلف است اما در ازمنه قدیم اینطور نبوده کتابی که کسی می نوشت تولید انبوه نداشته و تکثیر انبوه در آن نبوده افراد استنساخ می کردند و لذاست که راه دست و تحریف در آن خیلی باز بوده کسی کتابی را بر می داشت و در استنساخ یا اشتباه زیادی می شد و گاهی هم عمداً قیدی به آن می زدند و وسط این کتاب روایات را کم و زیاد می کردند دست تحریف در کتب خیلی رواج داشته و کشف خلافش هم به این آسانی نبوده چون یک چاپ نمی خورده که هزار یا ده هزار تا نسخه بخورد که مؤلف هم می بیند اگر هم حرفی دارد می زند. آن وقت اینطور نبوده و لذا در نظام قدیم وقتی که از کتابی چیزی نقل می شده خود آن کتاب نیاز به سلسله سند داشته یعنی آقای الف می گفت که من این کتاب کافی را از استادم نقل می کنم یعنی همین که بین این دو است او از کسی نقل کرده و او هم از کس دیگر تا اینکه به مؤلف می رسد. و لذا کتب سند متصل به صاحب کتاب داشته با این سند کتابها اعتبار پیدا می کرد و اجازه روایی که سابق داده می شد یک بخش مهم آن همین بوده یعنی اینکه من اجازه دادم که تو از این کتاب وسائل نقل کنی سرش این بوده که یعنی وسائل به این شکلی من از استاد شنیدم که این وسائل است و به این طریق به صاحب وسائل می رسد. این سلسله سند برای اثبات اینکه این کتاب برای این نویسنده است و این نویسنده این کتاب را نوشته و با این شکل در اختیار شاگردانش می گذاشته و آنها هم در اختیار شاگردانشان می گذاشتند تا به نسلهای بعدی می رسید و سند کتب اینطور درست می شد.

لذا اگر کسی در زمان قدیم می رفت و همینطور وارد بازار می شد و کتاب اصول کافی پیدا می کرد این فایده ای نداشت ممکن است همان کسی که کتابهای خطی سابق را استنساخ کرده آدم لابلای بوده یا آدمی بوده که با عمد می خواست تصرف در این کند. ارزشی نداشت. مگر اینکه کتاب را از استاد گرفته و استاد می گفت من این را تأیید می کنم یا همین نسخه قبلی یا با استنساخ شده آن مقابله کرده یعنی مقابله از امور مهم آن وقت بوده می گوید این با آن نسخه ای که من دارم مطابق است و نسخه من هم با نسخه استادم مطابق است و همینطور تا اینکه به مرحوم صدوق یا مرحوم شیخ می رسید. و لذا این را توجه داشته باشید که نقل از کتب قبل از این دوره چاپ و تکثیر انبوه نیاز به سلسله سند داشته که نسخه ها به آن نسخه ای برسد که مؤلف نوشته و منطبق با آن شود. این یک

قاعده رضاعی است که دیروز هم عرض می کردم که چیزی در کتابی نقل شده می بینیم که سندی هم که آنجا آمده درست است منتهی چون کسی که نقل می کند با این کتاب فاصله دارد می گوئیم سند ضعیف است برای اینکه نمی دانیم کتاب چطور به دست او رسیده است.

اینجا هم همین است مرحوم ابن ادریس در سند اول روایت هفتم از کتاب بزنطی نقل می کند بین ابن ادریس و بزنطی فاصله چند قرن است این کتاب بزنطی به دست او رسیده ولی اینکه این کتاب بزنطی با چه سلسله سندی دست او رسیده هذا غیر معلوم. و لذا این در حکم روایت مرسله می شود نمی دانیم این با چه سندی به دست او رسیده و گاهی است که کتابهایی از شهرت خیلی بالایی برخوردار بوده ولو اینکه تولید انبوه چاپی آن وقت هم نبوده اما آن کتاب خیلی زیاد منتشر می شد مثلاً قرآن و کتب به این شکل که کثرتش نظیر کثرت این زمان است شاید یک نوع اطمینانی در آن وجود داشته باشد. علی الاصول در عرف آن وقت کتابی که کلش ده نسخه تکثیر می شد و ممکن است یک نفر هم بیاید این را تکثیر کند که ده تا روایت را کم و زیاد کند نمی شود به آن اطمینانی داشت اطمینان شخصیش هم به درد خودش بخورد برای ما بایستی یا اطمینانی وجود داشته باشد که در این نوع کتابها نیست. یا اینکه سند ایشان به این کتاب سند شناخته شده ای باشد و هیچ کدامش اینجا نیست.

الف. ضعف سند بزنطی

سند خود روایت هم از بزنطی نقل کرده بزنطی هم از امام رضا نقل کرده و فاصله زیادی ندارد بزنطی از اصحاب امام رضا بوده ولی اینکه این کتاب چگونه به دست ایشان رسیده و با چه سندی این نسخه با نسخه عصر بزنطی منطبق بوده هذا غیر معلوم. و لذا این سند اول غیر معتبر می شود بنا بر نقل هم بر این نبوده که سندهای درست را نقل کند. همانجا از آن می پرسیدیم که سندی که تو را به اصالت این کتاب می رساند چیست ممکن بود می گفت من هم اینطور شنیده ام و به آن اعتماد ندارم. او درست عمل کرده اما اینکه این نسخه با سند صحیحی همان نسخه ای است که بزنطی نوشته و روال این بوده که حتماً مقید به آن باشد اگر خود ابن ادریس گفته باشد که من هر چه از کتابی نقل می کنم سند معتبر دارم. این درست است. تازه این هم می گفت ما قبول نداشتیم.

ب. ضعف سند موجود در « غرق الاسناد »

همین روایت با سند دیگری در غرق الاسناد نقل شده که حمیری از عبدالله بن حسن که صاحب غرق الاسناد از عبدالله بن حسن عن علی بن جعفر عن اخیه نقل کرده که این سندی که اینجا مذکور است درست است اما این نسخه ای که صاحب وسائل از آن نقل می کند چه سندی به این غرق الاسناد دارد. چون بین صاحب وسائل و حمیری که صاحب غرق الاسناد بوده چند قرن فاصله است ایشان چه سندی دارد به این کتاب باز غیر معلوم است. این هم در سند دوم عین بحث قبلی منطبق می شود یعنی صاحب وسائل که از کتاب غرق الاسناد نقل می کند

روشن نیست سندش در آنجا چیست و چطوری این کتاب را نقل می کند. الان غرق الاسناد دست ما است. غرق الاسناد خوشبختانه سندها را آورده یعنی از زمان خودش که می آید روایت را با سند نقل می کند منتهی مشکل غرق الاسناد این است که ما چطور به کتاب غرق الاسناد متصل می شویم این سند معتبری ندارد ولو از آن وقتی که چاپ شده می دانیم که دست نخورده است ولی قبلش که استنساخی بوده ما سند معتبر به آن نداریم. از این جهت غرق الاسناد هم با این مواجه هست. از آن طرف معتبر است از این طرف هم از وقتی که چاپ شده معتبر است ولی فاصله چند قرن که چاپ نبوده خودش مشکل دارد. این دو سند در هر دو چنین اشکالی است.

ج. سند صاحب جواهر

اما سند سومی که صاحب وسائل نقل می کند این است که صاحب وسائل مستقیم می گوید که و رواه علی بن جعفر فی کتابه این روایت را نقل می کند. که تا زمان صاحب وسائل کتاب علی بن جعفر و جعفریات و اینها بوده و الان هم جمع شده است. نسبت به این راهی دارند که فرموده اند. آقای خوئی و آقای تبریزی و دیگران این بحث را دارند که می گویند اینجا سند سوم قابل اصلاح و تصحیح است تصحیحش از این راه است که نقل این کتاب از طریق شیخ نقل شده و صاحب وسائل گفته اند که من این را از شیخ نقل می کنم و سند شیخ در این کتاب سند معتبری است. و ممکن است این با عبور از دو مرحله تصحیح شود یکی اینکه بگوییم از زمان شیخ به بعد کتابهایی که وجود داشته نسخه ها زیاد تکثیر می شد و کتابخانه های متعدد بوده و از قرن پنجم و اینها تکثیر کتاب و اینها زیاد بوده می گوییم اینکه صاحب وسائل از آن کتاب نقل می کند از طریق شیخ نقل می کند تا بعد از شیخ استنساخ فراوانی بوده و از قرن پنج و ششم اطمینانی به وسائل است و از زمان شیخ به بعد شیخ سندش را به کتاب علی بن جعفر را در آخر من لا یحضر التهذیب آورده و سندش هم معتبر است. پس اتصال نقل صاحب وسائل از کتاب علی بن جعفر اینطور است که از کتابی نقل می کند که زمان شیخ طوسی بوده و در این فاصله کثرت این مانع از احتمالات خلاف می شود. از زمان شیخ و به شیخ هم که می رسد آن هم مرحوم شیخ سند معتبری دارد و لذا با طریق سوم این سند را تصحیح کرده اند.

تعبیری هم که اینجا نقل می کنند این است که مرحوم بلاغی در روایات فرموده که والروایه عاریه فی الصحه. چون احتمالا نظرشان این است که این نظر سوم که معتبر است سند سوم مؤید می شود در واقع این روایت با سه سند در اینجا نقل می شود هم در سرائر آمده هم در غرق الاسناد آمده هم در کتاب علی بن جعفر این طریق علی بن جعفرش هم به این شکل گفتیم معتبر می شود و آن دو نقل مؤید می شود و لذا می شود به این روایات می شود اعتماد کرد. این بحث سندش است. من هم به نظر نهایی نرسیده ام ولی پرسشی که من دارم که فاصله بین صاحب وسائل و مرحوم شیخ هم اینکه بگوییم اطمینانی وجود دارد محل کلام است و لذا برای من هم این مقطع صاحب وسائل تا مرحوم شیخ مواجه با یک اشکالی است البته سند صاحب وسائل به خود کتابهای شیخ سند دارد

اما به کتابهایی هم که از طریق شیخ به او رسیده بگوئیم سند دارد این خیلی اثبات شده و واضح نیست. قرن شش و هفت باید باشد. و آن سند اول بود که بحث کردیم که او که قرن شش یا هفت است از بزنطی نقل می کند. اما این کتاب بزنطی با چه سندی به او رسیده معلوم نیست. مشکل آن خیلی جدی بود مشکل دوم هم جدی است مشکل سوم هم گر چه اینطور درستش کرده اند ولی یک احتمال روشن و واضحی وجود ندارد و لذا گر چه مرحوم آقای خوئی و آقای تبریزی به نحوی این سند را پذیرفته اند ولی این هم مثل بقیه روایات قبلی لا یخلوا من ضعف. در شهرت قدما در بحث لحيه گفتیم چیزی ندارد و در بحث قدما مطرح نشده است. محتوا یکی است ولی سه سند است کمی احتمال صحتش را بالا می برد. یعنی باید به استفاضه بالایی برسد که اطمینان ایجاد کند. این از نظر سند است که علی رغم اینکه یکی از این سه سند را بعضی پذیرفته اند اما لا یخلوا من کلام. این من حیث السند که لا یخلوا من کلام.

دلالت روایت « احمد بن ابی نصر بزنطی »

و اما من حیث الدلاله یک بحث مهمی اینجا وجود دارد و آن این است که بزرگانی فرموده اند از جمله حضرت آقای تبریزی رحمه الله علیه فرموده اند که این روایت ربطی به بحث ما ندارد هل یصلح له أن يأخذ من لحيته قال أما من عارضيه فلا بأس و أما من مقدمها فلا يأخذ. يأخذ من لحيته همان مقام اصلاح است که افرادی که آرایشگاه می روند یا اصلاح می کنند زوائد را می زنند و مرتبش می کنند أخذ من اللحيه غیر از أخذ لحيه یا حلق لحيه است. تعبیری که اینجا آمده أخذ من اللحيه یعنی از آن چیزهایی می گیرند أخذ از آن در مقام اصلاح است و یک مقداریش را کوتاه می کنند و کوتاه کردن و اصلاح است این ربطی به حلق ندارد سؤال شده که در مقام اصلاح می شود اصلاح کرد و حکم اصلاح صورت چیست؟ جواب این است که من عارضين فلا بأس از دو طرف کوتاه کند اشکالی ندارد اما از مقدم فلا يأخذ. اصلاح نکنند. ظاهر اولیه اش این است که آن مانعی ندارد این هم اشکال دارد ولی چون قطع داریم که هیچ کس فتوی نداده که اصلاح اشکال دارد.

استحباب لحيه تا حد قبضه

و لذا این لا يأخذ من مقدمه را حمل می کنیم که یعنی تا حدی که به قبضه می رسد مستحب است در حد قبضه باشد و این را نگه دارد. ولی دو طرف لازم نیست به اندازه قبضه باشد. یک حکم استحبابی می گوید حملش هم بر استحباب و کراهت و اینها از جهت این است که قطع داریم و هم در روایات آمده و این را باید در کنار سایر روایات حکمش معلوم می شود. أخذ من اللحيه. فوقش این است که اجمال دارد یعنی ممکن است این را بگوئیم و ممکن است آن را بگوئیم. شاید هم این است که این همه روایات داریم که با تعارض که در مقام جمع معنای درستی پیدا می کند. این هم وقتی شما بقیه روایات أخذ من اللحيه و حد و اندازه لحيه را ملاحظه کنید آنجا هم

چند جور روایت دارد جمعش هم همین است که بیش از قبضه کراهت شدید دارد و کمترش هم مستحب است. روایت دیگری داریم که جمعش می‌کنیم روایت دیگری داریم که کمتر از قبضه مستحب است بیشترش هم کراهت دارد لا یأخذ یعنی بیش از قبضه. یعنی در حد قبضه لا یأخذ بیشترش عیبی ندارد.

حدود قبضه در لحيه

مجموع روایات را ببینید دو قید به این می‌خورد یکی به اندازه قبضه بودن است یکی هم اینکه حکم حکم تحریمی نیست تنزیهی است البته آن طرفش هم می‌شود بگوییم یأخذ من لحيه منع ادبی ندارد یأخذ من لحيه یعنی آنچه که مستعد لحيه است یعنی می‌شود برایش لحيه صدق کرد و این نهی را بر حلق حمل می‌کنیم. ولی این احتمال مقابل آن احتمال است چیزی نیست که شود به آن اعتماد کرد. آنجایی که مودر می‌آید حد قبضه است.

مفهوم «أخذ»

الف. حمل بر مصداق حلق

آقای خرازی و بعضی دیگر این را جواب داده اند که اینکه من مقدمها لا یأخذ أخذ مطلق است أخذ هم اصلاح را می‌گیرد هم حلق را می‌گیرد ولی این مطلق است و این مطلق را مقید می‌دانیم که بعد از اینکه مانعی ندارد آن مراتب دیگرش قطعاً اشکال ندارد آن را حمل بر یک صورت حمل می‌کنیم آن صورتی که هر لا یأخذ یعنی لا أخذ من الأساس را در واقع می‌خواهد بگوید پس لا یأخذ من اللحيه این اعم از حلق و مراتب بعدی است منتهی چون دلیل داریم قطعاً که مراتب بعدیش اینطور نیست که اشکال داشته باشد قطعاً اشکال دارد و لذا در مراتب بعدی می‌گوید خارج شده از این لا یأخذ یعنی لا یحلق، حمل بر مصداق حلق می‌شود این در واقع نه اینکه بگوییم لا یأخذ به معنای حلق است نه می‌گوییم مطلقاً است که با مقیدات حمل بر حلق می‌شود این هم جوابی است که اینجا داده شده است این جواب لا یخلوا من ضعف. علتش این است که معنای این، این است که مطلق را حمل بر یک صورتی کنیم که تعبیر یأخذ من لحيه در آن خیلی نامتناسب است که بگوییم مقصود از لا یأخذ من اللحيه یعنی لا یحلق لحيه. و بقیه موارد که تعبیر قشنگش لا یأخذ من اللحيه در موارد بیشترش است یعنی اصلاح است آن خارج شود و مطلق بر یک فرضی حمل شود که اطلاق این تعبیر برای او اطلاق ادیبانه و مرتب و قشنگی نیست. این اولاً.

ب. حمل مطلق بر مقید

ثانیاً أخذ من اللحیه اگر تعبیری باشد مجاز است و مصداق نیست که بگوییم حمل بر مطلق و مقید شد. این دو جوابی است که به این داده می شود.

نظر آقای اعرافی

آنچه که خود ما از نظر شخصی داریم این است که تعیین یکی از این احتمالات و اینکه حمل مطلق بر مقیدی کنیم و بگوییم مقصود آن است یا از باب مطلق بر مقید یا از بابی که مقصود آن است این یک ظهور مناسبی می خواهد ما نمی گوییم احتمالات خلافت حتما متعین است و این احتمال را نفی نمی کنیم. ما می گوییم قدر متیقن این است. این لا يأخذ من اللحیه را حمل بر چیزی می کند که خیلی از این ظهور کلام بعید است و آدم احساس می کند که قدر متیقن این است که اصلاح کند که روایت راجع به آن صحبت می کند. و روایات زیادی راجع به اصلاح و اندازه و اینها وجود دارد چندین روایت آمده که اصلاح که می کند چقدر اصلاح کند و چطور اصلاح کند. تبطین ۳۴/۱۲ و اینها که دیروز آمده بود همه مربوط به اصلاح صورت است ... تبطین این است که زیرریش را کوتاه می کند. تبطین یعنی بطن دادن اینکه زیر را کوتاه می کنند یک بطنی برای این می شود. قدر متیقن يأخذ من اللحیه می گوید یعنی آدم اصلاح می کند.

مفهوم « اصلاح » در « يأخذ من اللحیه »

ما دو حرف داریم یکی این است که يأخذ من اللحیه حلق نیست چون من دارد و اصل لحیه هم محفوظ است یعنی اصلاح ثانیاً اگر آن را هم بگیرد حمل مطلق بر آن فرضی که حلق باشد حمل بر یک فرض غیر ظاهر است یعنی بگوییم يأخذ من اللحیه اصلاح را نمی گیرد مقصود حلق است. کمی جفای به این تعبیر است. عرض ما این است که فوقش این است که نمی توانیم به این مطمئن شویم. قدر متیقن از ظهور را باید بگیریم که همان اصلاح است یعنی يأخذ من اللحیه. اینکه چقدر اصلاح کند یا نکند خیلی سؤال شده ظاهر يأخذ من اللحیه چیز اولیه که به ذهن می آید أخذ من اللحیه موضوع است ظاهر أخذ من اللحیه یعنی اصلاح نه حلق لحیه، هزار جور ما روایاتی داریم که چیزی می گوید و اولش می گوییم یعنی چه بعد مفسرش را می بینیم می بینیم حرف درستی است. هل یصلح له أن يأخذ من لحیه اینطور دارد.

روایت هشتم: روایت مثله

روایت هشتم از مستدرک است که روایت مثله است. این روایت در مستدرک جلد اول صفحه پنجاه و نه است رواه فی المستدرک عن الجعفریات خبرنا عبدالله خبرنا محمد حدثنی موسی حدثنا ابیه عن ابیه أن جده جعفر بن محمد عن ابیه أن جده علی بن الحسین تا به پیامبر اکرم می رسد که امیرالمؤمنین نقل کرده اند که حلق لحیه من

المثله ۳۹/۴۸ و من مثل فعلیه لعنة الله حلق لحيه نوعی مثله است و کسی که مثله کند لعنت خدا بر او باد. اینجا از جهات موضوع و تعابیر خیلی واضح است. تعبیرش این است که حلق اللحيه من المثلّه و من مثل فعلیه لعنة الله این روایت هم دو بحث سندی و روایی دارد. **حلق اللحيه من المثلّه و من مثل فعلیه لعنة الله** شدید ترین تعبیر در باب حلق لحيه این روایت است که علیه لعنة الله دارد.

سند روایت مثله

سند این روایت موسی بن اسماعیل بن موسی است. و این موسی بن اسماعیل توثیقی ندارد و از طرف دیگر هم این کتاب جعفریات که گاهی هم به آن اشعثیات می گویند سند معتبری ندارد. جزئیاتی هم دارد که نقل کرده و لازم نیست. از لحاظ سندی این از دو جهت مشکل دارد هم موسی بن اسماعیل توثیق ندارد و هم سندی که در زمان ما و مرحوم صاحب مستدرک بوده که سند ما به جعفریات سند معتبری نیست. این از نظر سندی اعتباری ندارد. این دو جهت سندی که اشکال دارد.

دلالت روایت مثله

اما از نظر دلالتی دو سه بحث در این روایت است:

مقصود از « المثلّه »

یکی این است که این **حلق اللحيه من المثلّه** مقصود حلق خود شخص یا دیگری است در شرائط عادی که با رضایت خودش ریش را حلق می کند یا کسی برایش حلق می کند یا مقصود از این مثله این است که مثل اینکه مجرم را می گیرند سر را می تراشند یا ریش را می تراشند در مقام تنکیل و تعذیب و تحقیر است این یک سؤال است خیلی ها گفته اند مثله ای که اینجا گفته شده مقصود این است که کاری که انجام می دادند گاهی زورگوها و امثال اینها، افراد را می گرفتند و سرشان را کوتاه می کردند و صورتشان را می تراشیدند خود این یک نوع شکنجه و تحقیر و توقیر است گفته اند مقصود این است نه اینکه کسی با رضا و رغبت خودش حلق می کند. این مثله نیست. با توجه به اینکه مثله هم به معنای طبعیش و معنای حقیقیش نیست این یک نوع معنای مجازی است که درست می کنیم یعنی با نوعی از حکومت می خواهیم بگوییم این هم مثله است مثله حرام است هم اینکه خودش را مثله کند و هم اینکه دیگری را مثله کند اینجا بگوییم برداشتن مو از صورت هم مثله است این یک نوع توسعه در معنای مثله است و آنچه که یقینی است و مصداق بارزش است این است که در مقام تنکیل و تعذیب کسی موی دیگری را کوتاه کند این مقصود است.

شبهه مفهومیه در « المثلّه »

این یک اشکال است که به این شده که این اشکال باز از مواردی است که برای ما اجمال دارد و نمی‌گوییم حتما مقصود این است ولی اینکه شامل آنجایی شود که کسی با رغبت خودش این کار را انجام می‌دهد بگوییم این مثلّه است. مثلّه حقیقی نیست این مثلّه اعتباری و تنزیلی هم محل شبهه است. این مسأله اطلاق ندارد ما شبهه مفهومیه داریم نمی‌دانیم مثلّه این را می‌گیرد یا نمی‌گیرد و لذا جای تمسک به اطلاق نیست شبهه مفهومیه است چون مثلّه حقیقی نیست مثلّه اعتباری و تنزیلی... است این مثلّه اعتباری و تنزیلی قدر متیقّنش آنجایی است که کسی روی تویخ و در مقام تعذیب و تنفیر این کار را انجام دهد اما آنجایی که رضا و رغبت باشد خودش این کار را انجام دهد به این هم مثلّه می‌گویند یا نه این محل کلام است. این اشکال اول به نظر می‌آید وارد است.

ظهور « علیه لعنة الله »

اشکال دوم هم این است که علیه لعنة الله گاهی در مکروهات هم به کار می‌رود و چنین نیست که حتما علیه لعنة الله حتما حرمت باشد که آقای خوئی و اینها فرموده‌اند. این اشکال دوم وارد نیست انشاء لعن بر یک عملی که همان غضب الهی باشد ظهور اولیه اش حرمت است اگر بخواهیم حمل بر کراهت کنیم دلیل می‌خواهد. بله بعضی جاها دلیل داریم که تعبیر به لعنت شده است ولی ظهور اولیه اش حرمت است. و لذا اشکال دوم وارد نیست ولی اشکال اول وارد است و بنابراین روایت از نظر سندی ضعیف است و از نظر دلالتی صدق مثلّه در جایی که در مقام تنکیل و تعذیب نباشد روشن نیست. این روایت هشتم هم به این شکل جواب داده می‌شود.

وصل الله علی محمد وآله الطاهرين